



فرهنگستان سوئد، جایزه ادبی
این سال خود را به ژان پل سارتر
اهداء کرد. «به خاطر آثار
سارتر از اندیشه و روح آزادی
خواه و حقیقت جوی نویسنده‌ای
که بر سراسر ما تأثیری عظیم
نهاد است.»

ژان پل سارتر این جایزه
را نپذیرفت و در بیانیهای که
ترجمه‌اش به دنبال این ستور
خواهد آمد، دلایل این
نپذیرفتن را یادآور شد. ما
نیز با نامی *Dagens Nyheter*
سوئد، که نخستین بار این
بیانیه در آن آمد، همصدائیم
که:

«ما به سارتر تبریک می‌گوییم که در کردار و گفتارش
تناقضی نیست، و هرگز به خاطر شرکت در ضیافت‌ها و
بهجت بخشیدن به اسنوب‌های جهان ادب خلق و خوی خود
را، که خوی‌گرگی تنهاست، فراموش نمی‌کند.»

بیانیه‌ی سارتر

«سخت متأسفم که قضیه به صورت جنجالی درآمد است : جایزه‌ای داده‌اند و من آن را نمی‌پذیرم . و این بدان سبب است که بموقع از آنچه که برایم تدارک دیده می‌شد ، خبردار نشدم . هنگامیکه در فیگاروی ادبی ۱۵ اکتبر نوشته‌ی خبرنگار سوئدی روزنامه را دیدم که نظر فرهنگستان سوئد متوجه من است ، هرچند که قطعی نبود ، فکر کردم می‌توانم با نوشتن نامه‌ای به فرهنگستان سوئد - که فردای آن روز فرستادم - اوضاع را روبراه کنم که حرفش را نزنند . نمی‌دانستم که جایزه را بی‌آنکه نظر آدم را بپرسند ، می‌دهند و فکر کردم هنوز وقت باقی‌ست که جلوی این کار را بگیرم . اما فهمیدم که فرهنگستان سوئد وقتی انتخابش را کرد نمی‌تواند نظرش را تغییر دهد .

دلایل من برای نپذیرفتن این جایزه - همچنانکه در نامه‌ام متذکر شدم - نه به فرهنگستان سوئد مربوط می‌شود و نه به خود جایزه . در نامه‌ام دو نوع دلیل آوردم . دلایل شخصی و دلایل عینی .

دلایل شخصی اینهاست : این نپذیرفتن من بی‌مقدمه نیست . من همیشه از امتیازهای رسمی روگردان بوده‌ام . پس از جنگ ، در ۱۹۴۵ به من پیشنهاد «لژیون دونور» شد ، اما با وجود دوستانی که در دولت داشتم ، آن را نپذیرفتم . همچنین با وجود تلقین بعضی از دوستانم از تدریس در «کولژدوفرانس» سر باز زدم .

این مربوط است به استنباط شخصی من از کار نویسنده . نویسنده‌ای که جهت سیاسی یا اجتماعی یا ادبی می‌گیرد ، نباید جز با وسایل خاص خود ، یعنی کلام مکتوب ، عمل کند . نویسنده ، هر نوع امتیازی را که بپذیرد ، خواننده را مقید می‌کند ؛ و این برای من قابل پذیرش نیست . یکسان نیست اگر پای نوشته‌ام ژان پل سارتر بگذارم یا ژان پل سارتر برنده‌ی جایزه‌ی نوبل .

نویسنده‌ای که امتیازی ازین نوع را می‌پذیرد خود و نیز مجمع یا مؤسسه‌ای را که به او این افتخار را می‌دهد، متعهد می‌کند. علاقه‌ی من به پارتیزان‌های ونزوئلایی تنها مرا متعهد می‌کند، اما اگر ژان پل سارتر برنده‌ی جایزه‌ی نوبل از مقاومت ملی ونزوئلا طرفداری کند؛ همراه خود جایزه‌ی نوبل و فرهنگستان سوئدرا نیز کشانده است.

نویسنده هرگز نباید این اجازه را بدهد که بديك «مقام رسمی» تبدیلیش کنند. هر چند این کار، همچون مورد من، به صورتی آبرومند انجام پذیرد. بدیهی است که این روش شخص من است و هرگز شامل خردگیری در مورد برندگان پیشین جایزه‌ی نوبل نیست. من برای بسیاری از آنها که افتخار آشنایشان را داشته‌ام ارزشی بسیار قائم و تحسینشان می‌کنم.

دلایل عینی: تنها مبارزه‌ای که در شرایط کنونی درجه‌ی فرهنگ امکان پذیر است، مبارزه‌ایست به خاطر همزیستی مسالمت‌آمیز دو فرهنگ شرق و غرب. نمی‌گویم که باید یکدیگر را در آغوش کشید، چه، نیک می‌دانم که روبروشدن این دو فرهنگ لزوماً باید صورت ستیز بخود بگیرد؛ اما این ستیز باید بین انسان‌ها و فرهنگ‌ها و بدون دخالت «مقامات رسمی» جریان یابد.

من باتمام وجود تضاد بین این دو فرهنگ را حس می‌کنم و خود از این تضادها ساخته شده‌ام. تعلق من بی‌تردید متوجه به سوسیالیسم است و آنچه که شرق نامیده می‌شود، اما من در يك خانواده‌ی بورژوا و فرهنگی بورژوازی دنیا آمده‌ام و تربیت شده‌ام و این به من اجازه می‌دهد که باتمام کسانی که بخواهند به هر دو فرهنگ تقرب حاصل کنند، همکاری کنم؛ با این وجود امیدوارم که «فرهنگ برتر» یعنی سوسیالیسم پیروز شود.

به همین دلیل است که نمی‌توانم هیچ امتیازی را از مراجع عالی فرهنگ، نه از شرق و نه از غرب، بپذیرم؛ حتی اگر خودشان را نیک دریابیم. هر چند تمام علائقم در جهت سوسیالیسم است اما اگر بنا بود جایزه‌ی لنین را هم به من بدهند که مورد حاضر آن نیست، از پذیرفتنش سرباز می‌زدم.

می‌دانم که جایزه‌ی نوبل بخودی‌خود جایزه‌ی بلوک غرب نیست، اما چنین چیزی از آن می‌سازند و یحتمل حوادثی پیش آید که در اختیار اعضای فرهنگستان سوئد نیست. هم ازین روست که در شرایط کنونی جایزه‌ی نوبل بطور عینی امتیاز ویژه‌ی نویسندگان غرب و پایاغیان شرق، تلقی می‌شود. مثلاً این جایزه به پابلونرودا، که از بزرگترین شاعران امریکای جنوبی‌ست، داده نشد. از لویی آراگون، که به راستی درخور این جایزه است، بطور جدی حرفی به میان نیامد. جای دریغ است که به پاسترناک پیش از شولوخوف جایزه داده‌شد و تنها اثر ادبیات شوروی که این جایزه را ربود کتابی بود که در خارج انتشار یافت و در زادگاه خود کتاب ممنوع بود، در حالیکه می‌توانستند باحالتی مشابه،

تعادل را در جهت دیگر برقرار سازند .
درگیرودار جنگ الجزایر که «اعلامیه‌ی ۱۲۱ تن» را امضاء کرده بودیم، جایزه‌ی نوبل را با حقشناسی می‌پذیرفتم . زیرا در آن زمان این افتخار تنها از آن من نبود ، بل که آن آزادی ، که به خاطرش مبارزه می‌کردیم ، نیز سهمی می‌برد . ولی چنین پیش نیامد و اینک پس از پایان آن مبارزه است که این جایزه را به من می‌دهند .

در دلایل فرهنگستان سوئد از «آزادی» سخن به میان آمد و این کلمه‌ایست که می‌تواند به‌انحاء مختلف تفسیر شود . در غرب مفهوم آزادی کلی‌ست ، در حالیکه برای من آزادی مفهوم صریحی دارد . اینکه انسان بیش از یک جفت کفش داشته باشد و چندان بخورد که گرسنه نماند . به‌گمان من نپذیرفتن این جایزه کمتر از پذیرفتنش خطرناک است : اگر جایزه را می‌پذیرفتم خود را در معرض چیزی قرار می‌دادم که من آن را «پس گرفتن عینی» اصطلاح می‌کنم . در مقاله‌ی فیگاروی ادبی خواندم که فرهنگستان سوئد در مورد «گذشته‌ی سیاسی مغشوش» من سخت‌گیری نخواهد کرد . می‌دانم که این مقاله عقیده‌ی فرهنگستان سوئد نیست ، اما به‌وضوح نشان می‌دهد که پذیرفتن این جایزه از طرف من در محافل دست‌راستی چگونه تعبیر می‌شود . من این گذشته‌ی مغشوش را همچون پیش با ارزش تلقی می‌کنم ، با آنکه حاضرم برخی از اشتباهات گذشته را که در میان رفقای من پدید آمد ، بپذیرم .
قصد من از این سخن آن نیست که بگویم این جایزه ، جایزه‌ایست بورژوازی، اما در برخی محافل که من خوب می‌شناسم ، بطور غیرقابل اجتناب چنین تعبیر خواهد شد .

سرانجام به‌مسئله‌ی پول می‌رسیم : هنگامی که فرهنگستان سوئد افتخارش را با مبلغی گراف همراه می‌کند ، بار سنگینی بردوش برنده‌ی جایزه می‌گذارد . و این مسئله مرا بسیار مضطرب کرده است . برنده . آدم می‌تواند جایزه را بپذیرد و با پولش به سازمان‌ها و جنبش‌هایی که در نظرش گرامی است ، کمک کند . من خود در فکر کمیته‌ی رفع تبعیض نژادی ، لندن بودم .
و یا می‌توان به‌سبب اصول کلی ، جایزه را نپذیرفت و در اینصورت جنبش مزبور را از آن پشتیبانی ، که احتمالاً محتاجش بود ، محروم کرد . زیرا نمی‌توان از کسی انتظار داشت که به‌خاطر ۲۵۰۰۰۰۰ کرون از اصولی که نه‌تنها از آن او بل که متعلق به‌تمام رفقایش است ، سرپیچی کند . این است که اهداء جایزه و نپذیرفتن ناگیربر من ، آن را برای من ملال‌آور ساخته است .

می‌خواهم که این بیانیه را با پیام محبت‌آمیزی به‌مردم سوئد ، پایان‌دهم .